

خورشید آشکار

سیده زهرا برقی

اگر این جمعه بیاید

از ندبه‌ها و سمات‌هایم می‌گویم که بوی کهنگی می‌داد. از روزهای عید که بوی دلتنگی می‌داد. از نگاه‌های مضطربم. از روزهایم که آمیخته با او بود و خالی از او. از زمان که مثل تکه‌ای مرا در برگرفته. از خط فاصله‌های میان خودم و او. از عابران گمشده در چهارراه‌های شلوغ. از اختلال حواس چیزهایی که جای یکدیگر را گرفته‌اند! از خنده که جای اشک. از اشک که جای خنده را گرفته. از شرمندگی روزهایم و از پاکت سیاه آرزوهای برآورده شده و نشدام و از دست‌های خالی‌ام می‌گویم.

لعیا اعتمادی - نویسنده

فانوس چشم‌هایم را بر کوه‌ای که تو از آن عبور خواهی کرد می‌آویزم و با خوشه‌های حقیر بوسه‌ام شهر را در انتظار تو فرش خواهم کرد.

فرشته قیاسی - شاعر

روزی است که در تقویم‌ها می‌نویسند «تعطیل». روز ظهور مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه).

یگانه - دانشجوی امور تربیتی

- روزهایی که خورشید پشت ابر است دل می‌گیرد خدایا به داد این همه سال‌های ابری برس!

- امید یعنی هر صبح که از خواب برمی‌خیزی یک برگ تقویم را جدا کنی و بگویی: یک روز دیگر به ظهور آقا نزدیک شدیم.

علی مهر

اگر واقعاً این جمعه بیاد هم خوشحال می‌شوم و هم شرمند. خوشحال از این که امید دل‌ها می‌آید و شرمند از این که منتظر خوبی برای آقا نبودم.

خانم خزائی - طلبه

تقویم‌ها نوروز عاشقی را در این روز جشن می‌گیرند.

ام‌البنین عابدینی

ستاره‌ها همیشه هستند. همیشه دارند چشمک می‌زنند و به در راه ماندگان سلام می‌کنند. شبی نیست که بی ستاره باشد. حتی اگر ابرها غوغا کرده باشند، باز هم ستاره‌ها هستند. فقط یکی باید باشد که پرده‌ی ابرها را کنار بزند و چشمانش به دیدن پولک‌های نقره‌ای شب، روشن شود. ما مسافر همین جاده‌ایم. اما با جاده خودمان آشنایی نداریم. هی سرمان را می‌چرخانیم تا ستاره‌ای ببینیم و امیدوار شویم که داریم درست می‌رویم. هوا اگر ابری باشد، غبار راه اگر فضا را پر کرده باشد، ما بدبختیم. هیچ کدام از ما جهت شناس نیستیم. ستاره می‌خواهیم. تو را می‌خواهیم که چشمک بزنی و ما را از سر در گمی به درآوری. اما کاش در آن لحظات حساس، بتوانیم تو را بیابیم. کاش ما را چشمی باشد که تو را از ماورای هر چه ادای پرده بودن در می‌آورد، ببینیم. تو نیاز به کشف شدن نداری. نور تو همیشه هست. این ماییم که باید کشف شویم. این ماییم که باید راه‌های دیدن تو را کشف کنیم و از بیراهه‌ها خودمان را نجات بدهیم. وگرنه تو که همیشه‌ی خدا داری نور افشانی می‌کنی و همیشه‌ی خدا هم برای جماعتی مثل من، غصه می‌خوری که چرا ستاره‌ی به این عظمت و نورانی را نمی‌بینیم.

کسی آرام می‌آید

سویین رها

صندوق پیام‌های گوشی همراهم را باز کردم تا ببینم سهم امام زمانم از پیام‌هایی که برایم می‌آید چه قدر است؟

می‌خواستم بدانم امام زمان در کجای دنیای پیامک من حضور دارد؟

بیشتر از هفت‌هشت پیام مهدوی نداشتم. اما از حق نباید گذشت همه سادگی خاصی داشتند. حال و هواشان عجیب بود. آمیزه‌ای از بیم و امید و دلتنگی بودند.

اگر چه از نظر ادبی و هنری جز یکی دو شعر دستم را نگرفت ولی حرف دل می‌زدند و این کافی است کافی است کسی از جایی دور در عصری دلگیر زنگ گوشی‌ام را به صدا درآورد تا بگوید:

کسی آرام می‌آید
نگاهش خیس عرفان است
قدم‌هایش پراز معنا دلش لبریز باران است.

یا

همه جا آیت اوست دیدنش آسان است
سخت آن است نبینی او را
تا مرا از سردرگمی این دنیای مدرن بیرون بیاورد
تا به من امید بدهد
که یادم بیاید

کسی مثل نور و مهربان‌تر از نسیم منتظرم ایستاده است
تا سر به راه شوم و او مرا سمت آرمان‌شهر موعود ببرد.